

datavis.ir

جهان از هم نمی‌پاشد

ماهنامه اندیشه پویا / شماره ۲۲۵

تیرهای روزنامه‌هاراجدی نگیرید

انسان هرگز در زمانه‌ای چنین آرام نزیسته است



استیون پینکر

استاد روان‌شناسی دانشگاه هاروارد

Slate

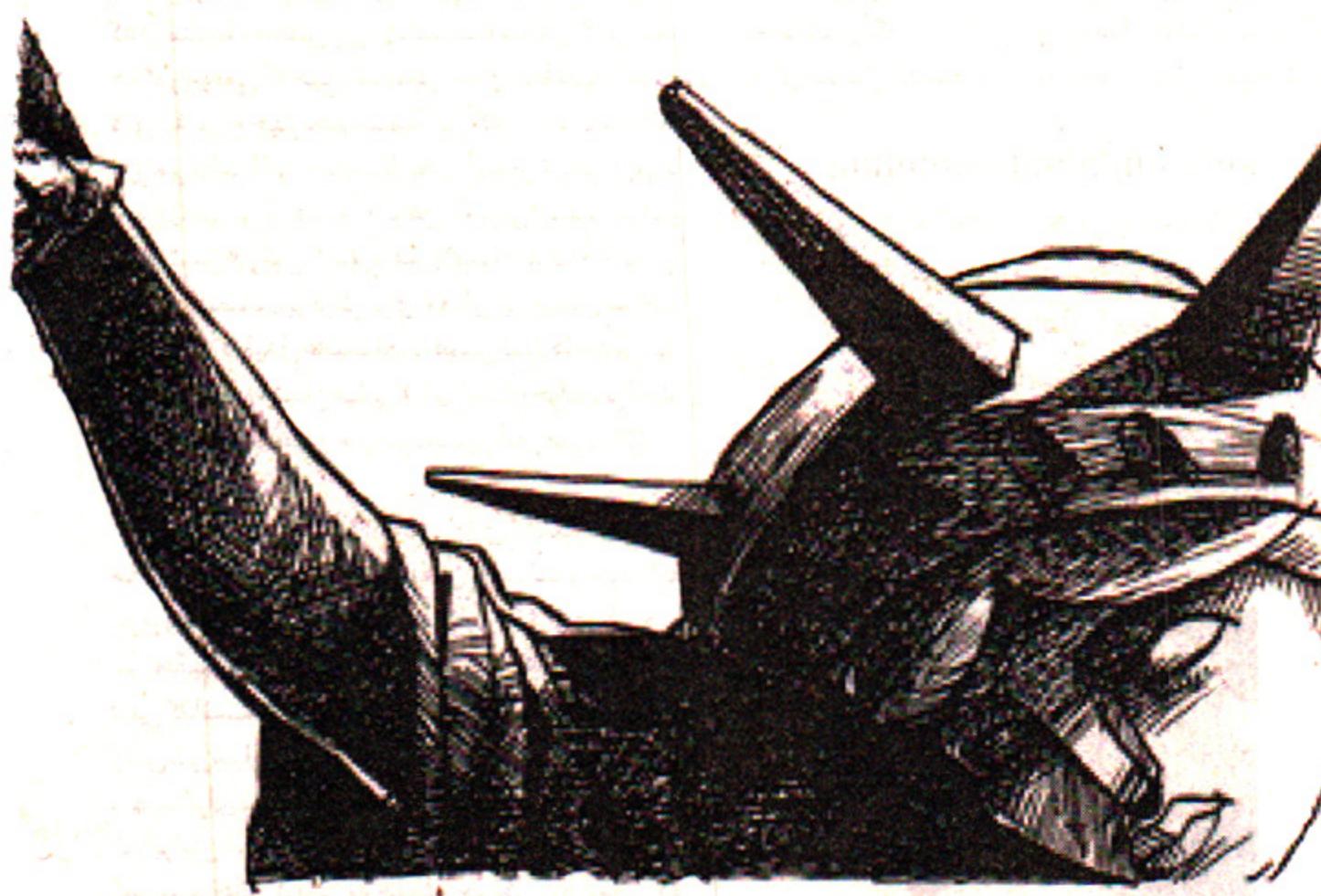
ترجمه بابک واحدی

هر قدر هم که تیرهای روزنامه‌های این روزهای دلهره‌آور و آزاردهنده بوده باشند، باید در این گفته‌ها و سوگواری‌های بستر احصار جهان بازبینی کرد سخت می‌توان باور کرد که خطرهای امروز جدی تراز خطرهای زمان دوچرخه‌هایی، یاد رزمانه مخاطره‌آمیز دیگری چون رویارویی‌های پشت‌سر هم در جریان جنگ سرد، مناقشه‌های متعدد افريقا و آسیا که جان میلیون‌ها فراتا به کردند، یا جنگ هشت‌ساله میان ایران و عراق که تهدید قطع جریان نفت از خلیج فارس و به زانو در آوردن اقتصاد جهان را به همراه آورد، باشند.

چطور می‌توان ارزیابی ای از وضعیت جهان ارائه کرد که این قدر اغراق شده‌نباشد؟ قطعاً در زور تالیسم روزانه‌نمی‌توان چنین ارزیابی‌هایی یافت. اخبار به رویدادهایی می‌پردازد که رخ داده‌اند، نه آن رویدادهایی که اتفاق نمی‌افتد. هرگز خبرنگاری نخواهد دید که برابر دورین بایستدو بگوید «با شما هستیم، با پخش زنده از کشوری که در آن جنگ در

زمانه خوبی برای بدین بودن است؛ داعش، کریمه، غزه، میانمار، ابو‌لا، تیراندازی در مدارس، تجاوز در دانشگاه‌ها، پلیس‌های آدم‌کش، کیست که بتواند از این احساسات بگریزد که جهان دارد از هم می‌پاشد، که هسته جهان دیگر یاری مقاومت ندارد؟ سال گذشته رئیس ستاد مشترک امریکا، در برابر کمیته تفحص سنا اعتراف کرد که جهان «خطرناک‌تر از هر زمان دیگری» است. مایکل ایگناتیف از «صفحه‌های زمین ساختی نظم جهانی که در اثر فشار روبروی ایشان خشونت و نفرت از هم دور می‌شوند» گفته بود. دو ماه پیش هم، ستون نویس نیویورک تایمز، راجر کوهن، چنین زبان به تأسف گشوده بود که «بسیاری از کسانی که با آن‌ها حرف زده‌اند، و نه فقط کسانی که سر میز شام به گپو گفت نشسته‌اند، پیش از این هرگز چنین از اوضاع جهان مضطرب نبوده‌اند. پی کسی می‌گردد که این طلس شوم را بشکند و بار دیگر تجسم امید جهانیان شود».

تحریم‌های اقتصادی و سیاسی امریکا قرار گرفت. فیل از این پس سیاست صدور انقلاب رادر دستور کار خود قرار داد و رانول کاسترو را مستول اصلی عملیات مذکور کرد. به این ترتیب، برای حداقل دو دهه، افریقا و امریکای لاتین به اشکال گوناگون در معرض دخالت‌های انقلابی کوبا قرار گرفت. حکومت کوبا در عرصه سیاست‌های داخلی تلاش‌هایی برای ریشه‌کنی بی‌سودا و بی‌بهود وضعیت بهداشتی مردم انجام داد که به صورت نسبی موفقیت آمیز بود. اما سیاست‌های پست‌اقتصادی رژیم هرگز احراز رشد اقتصادی مستمر را به کوبا نداد. پیوستگی اقتصاد کوبا به اقتصاد ضعیف و متزلزل شوروی نیز نتوانست تعییری در این وضع ایجاد کند. فیل با کمک برادرش هرگونه صدای مخالفی رادر کشور خفه کردند و به این ترتیب کوبا عملایه یک اتزایی دائمی سوق داده شد. دفعه‌نودمیلادی برای کوبا سختی سپری شد زیرا هم‌ترین حامی اقتصادی و سیاسی اش، اتحاد جماهیر شوروی، دچار فروپاشی شد. فیل کاسترو سرانجام در سی و یکم ژوئیه ۲۰۰۶ به علت بیماری اختیارات ریاست جمهوری را به معلوون خود رانول واگذار کرد. در بیست‌وچهارم فوریه ۲۰۰۸ رانول رسماً برای یک دوره پنج ساله از سوی «شورای ملی کوبا» انتخاب شد. از یارهای نشانه‌هایی توان چنین استنباط کرد که رانول در قیاس با برادر بزرگ‌ترش عمل گرفتار است. رانول با وجودی که همچنان خواهان کمونیستی باقی ماندن کوبا است اما تمایل دارد که بالگوسرداری از نظام اقتصادی و سیاسی چینی‌ها تحول عمدت‌های در اقتصاد کشورش ایجاد کند. وی در همین راستا در سال ۲۰۰۹ اعلام کرد سیصد رفرم اقتصادی رادر دستور کار قرار داده است که مهم‌ترین آن‌ها کاستن از اختیارات دولت، تشویق سرمایه‌داری بخش خصوصی، و دعوت از سرمایه‌گذاران خارجی است. طی سال‌های گذشته کوبا بایه ہابه مدد اصلاحات رانول توانسته‌اند از موهاب تکنولوژی (موبایل، کامپیوتور، دی‌پلیر، ماکروویو...) برخوردار شوند. رابطه کوبا و امریکا از اوخر سال ۲۰۱۳ دستخوش تحولاتی شده است. رانول پس از به قدرت رسیدنش اعلام کرد که «مردم امریکا از جمله تزدیک‌ترین همسایگان ما هستند و ما هرگز هیچ مخالفتی علیه مردم امریکا نداشته‌ایم و خواهان حل مشکلاتمان بالامریکایی‌ها هستیم». در هم سپتامبر ۲۰۱۳ رانول در حین مراسم بزرگ‌داشت نلسون ماندلا در رژوهانسبورگ با برآک اویاما دست داد و دقایقی با او وارد گفت و گو شد. یک سال بعد، در هفدهم سپتامبر ۲۰۱۴، دولت‌های امریکا و کوبا اعلام کردند که به‌زودی روابط دیپلماتیک خود را زیر خواهند گرفت. به این ترتیب، کوبا پس از نیم قرن قطع رابطه با کشوری که همواره بیش ترین تأثیر رادر اقتصاد و سیاستش ایفا کرده، در های خود را به سوی توریست‌ها و دلارهای امریکایی باز می‌کند. رانول کاسترو، مثل بسیاری دیگر از رهبران انقلابی جهان، به این نتیجه رسیده که رشد و رونق اقتصادی کشورش تنها مانع محقق خواهد شد که در عرصه سیاست خارجی از شدت تنفس این تنفس‌زدایی در عرصه سیاست‌های خارجی بیش‌ترین سود را خواهد کرد؛ هرچند که شهرت انقلابی کوبا به عنوان جزیره کوچکی برای بیش از نیم قرن در برابر بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان ایستادگی کرده، آسیب جدی خواهد خورد. با این حال، سیطره برادران کاسترو بر کوبا به قدری شدید و همه‌جانبه است که بعید می‌نماید این حادثه مهم بتواند متزلزل در رژیم کمونیستی کوبا بایجاد کند. کوبا چه بخواهد چه نخواهد نامش و تاریخ و هویتش با برادران کاسترو گره خوردۀ است.



سوریه و عراق که پس از حمله به عراق و بھار عربی گرفتار آشوب و آنارشی شده‌اند، بیشترین کشش را داشته‌اند. از آن جا که گروه‌های افراطی اهداف تمکین ناپذیر حداقلی دارند و سازش نمی‌پذیرند، سازوکارهای اصلی کاهش شمار جنگ‌ها در دهه‌های گذشته – تفاوچهای برآمده از مذاکره و برنامه‌های حفظ و برقراری صلح – بخت موقیت اندکی در پایان دادن به این مناقشات دارند. همچنین میدان عمل بین‌المللی آن‌ها هم بر شدت خشونت‌های افزایید. پیکار جویان و تسلیحات خارجی شمار کشته‌شدگان را افزایش می‌دهند و مناقشه راطلاوی تر می‌سازند. به این دلایل نمی‌توان انتظار داشت که افزایش کنونی در شمار جنگ‌هادر آینده نزدیک تغییر کند و از گون شود. در عین حال، دلایل دیگری هم هست که یقین کنیم این افزایش به آینده نامتناهی بسط نخواهد یافت، چه رسید که به ستیزه‌ای جهانی تبدیل شود. نکوت است که دو نقطه در دسرساز جدی را بررسی کنیم.

datavis.ir

اسلام‌گرایان را مستثنا کنیم، هیچ افزایشی در شمار جنگ‌های سال‌های گذشته به چشم نمی‌خورد؛ دو جنگ در سال ۲۰۱۳ و سه جنگ در ۲۰۱۴. این نشان دهنده روندی بسیط‌تر است. در زانویه ۲۰۱۴ مرکز تحقیقات پیو (Pew) گزارش داد که تعداد کشورهایی که سطح بالا یا خیلی بالایی از «خشونت‌های فرقه‌ای» را تجربه می‌کنند در فاصله سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲ بیش از چهل درصد افزایش یافته است (از ۱۴ تا ۲۰). در تمام این کشورها، به استثنای دو کشور، (یعنی کشورهایی که بالاتر بر سرمه‌دیدم، به اضافه بنگلادش، مصر، هند، اندونزی، کنیا، لبنان، فلسطین، روسیه، سومالی، سودان و تایلند)، خشونت‌های گروه‌های اسلام‌گرای سلفی و افراطی ربط داشته‌اند. این گروه‌هادر کشورهایی که رژیم‌های حکومتی محرومیتزا، نالائق، یا سرکوبگر دارند یا در مناطقی که هیچ حکومت کارآمدی بر صدر امور نیست، از جمله مناطق سرحدی ای که مدت‌هاست گرفتار هرج و مر ج هستند و بخش‌هایی از

یک هزار نفر را به کام مرگ می‌کشانند، تمیز می‌دهند. همچنین مناقشه‌های «بیناکشوری» را که نیروهای مسلح دویاچند کشور را رویارویی هم قرار می‌دهند، از مناقشه‌های «درون کشوری» یا «داخلی» که یک دولت را برابر یک نیروی شورشی یا جدایی طلب می‌گذارند، از هم تمیز می‌دهند.

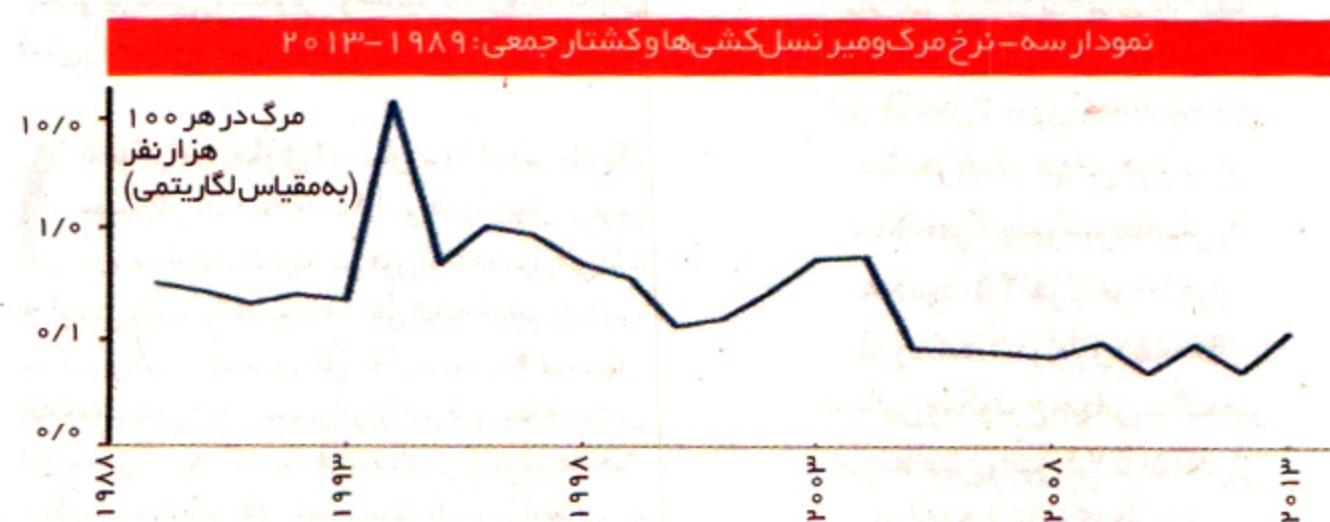
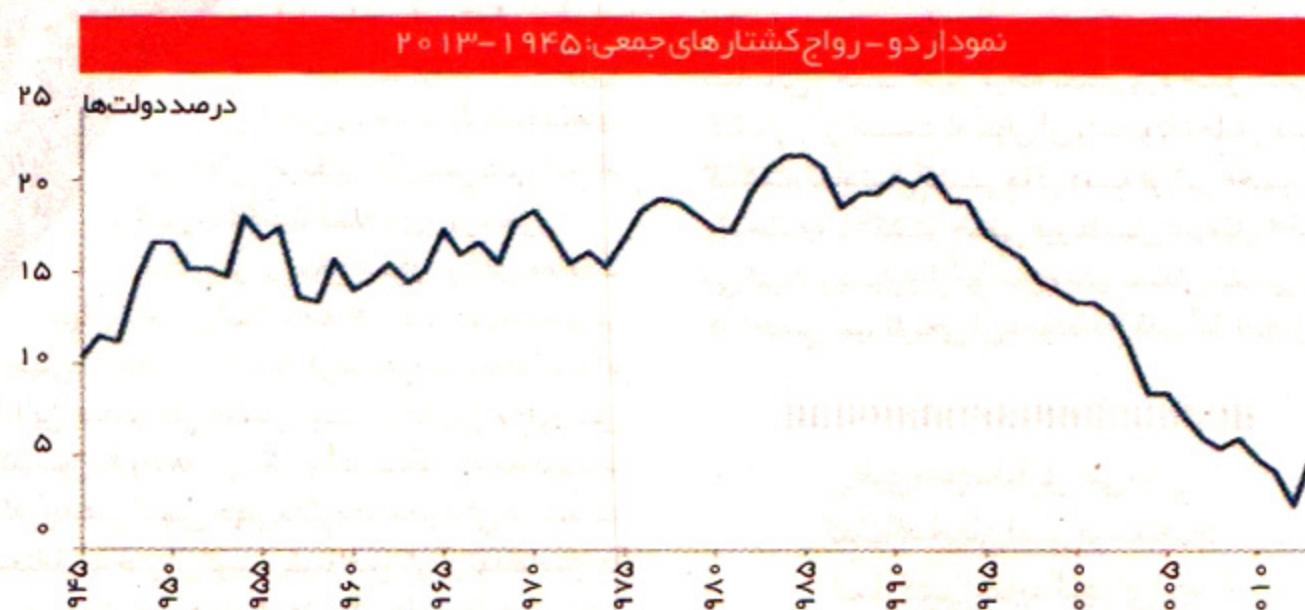
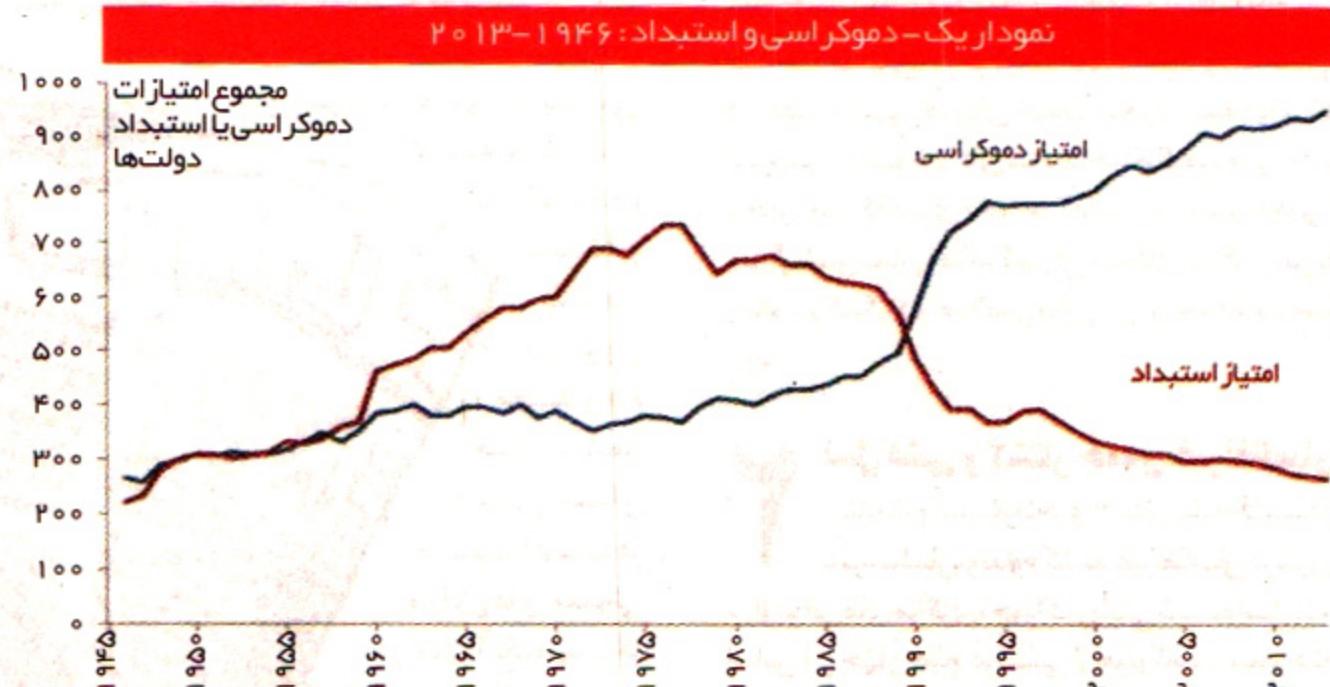
در تحولی بی‌سابقه، شمار جنگ‌های بیناکشوری از سال ۱۹۴۵ بدین سوبهشت افت کرده است و مخرب‌ترین گونه جنگ، که در آن قدرت‌های بزرگ جهان یا کشورهای توسعه‌یافته علیه هم شمشیر می‌کشند، به کل از صحنه جهان محو شده است. (آخرین نمونه این جنگ‌ها جنگ کره بود). امروز جهان به ندرت شاهد نبرد دریایی ای عظیم می‌شود، یا برابر تانک‌ها و توپخانه‌سنگین که در دو سوی میدان نبرد ایستاده‌اند و هم‌دیگر را به توپ بسته‌اند. منحنی سبزرنگ در نمودار چهار (که برگرفته از تحقیقات برنامه داده‌های مناقشات اوپسالا است) نشان می‌دهد که چطور جنگ‌های بزرگ در دوره پس از جنگ رخت از جهان برپیش‌ماند.

جهان پس از پایان جنگ سرد شاهد کاهش شدیدی در شمار همه‌انواع مناقشات مسلح‌انه، از جمله جنگ‌های داخلی، بوده است. منحنی آبی در نمودار نشان می‌دهد که رویدادهای اخیر این روند را از گون نساخته است. در سال ۲۰۱۳ سی‌وسه مناقشه مسلح‌انه دولتی در جهان در گرفته است؛ رقمی که در محدوده نوسانات دوازده سال اخیر بوده است (بین ۳۸ تا ۳۱) و بسیار پایین تراز اوج مناقشه که بلا فاصله پس از جنگ سرد شد داد. برنامه داده‌های مناقشات اوپسالا همچنین اشاره می‌کند که در سال ۲۰۱۳ شش پیمان صلح امضا شده است، که دو پیمان پیش تراز پیمان‌های سال پیش بوده است.

اما منحنی قرمز در نمودار نشان دهنده تحولی نوادرد که چندان خوش خیم نیست: تعداد جنگ‌های از چهار جنگ در سال ۲۰۱۰ – که کمترین میزان از پایان جنگ جهانی دوم تا آن زمان بود – به هفت جنگ در سال ۲۰۱۳ افزایش یافت. این جنگ‌ها در افغانستان، جمهوری دموکراتیک کنگو، عراق، نیجریه، پاکستان، سودان جنوبی و سوریه، در گرفتند. آمار مناقشات در سال ۲۰۱۴ تا سال آینده به دست نخواهد آمد، اما از همین حلال می‌دانیم که در دوازده ماه گذشته چهار جنگ جدید در گرفته و شمار کل جنگ‌ها به یازده رسیده است. این جهش از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ در تندرین شیب فزاینده از پایان جنگ سرد بوده است، مارابه بالاترین شمار جنگ‌ها از سال ۲۰۰۰ بدین سو رسانده‌اند. نرخ جهانی مرگ و میر در منازعات (که تا سال ۲۰۱۳ در دست است) هم از پایین ترین نقطه در سال ۲۰۰۵ بدین سو افزایش یافته است، که دلیل اصلی آن مرگ و میر جنگ داخلی سوریه بوده است. (نمودار پنجم)

اگرچه افزایش اخیر در شمار مرگ و میر جنگ‌های داخلی و میدان‌های نزاع، حقیقی و نگران کننده است، باید آن را در دورنمایی تاریخی بررسی کرد. این روند پیشرفت سال‌های گذشته را خنثاً کرده است، اما نرخ خشونت هنوز بسیار کم تراز نرخ دهه ۱۹۹۰ است، و حتاً به پای ۱۹۸۰، ۱۹۷۰، ۱۹۶۰، ۱۹۵۰، ۱۹۴۰، یا ۱۹۳۰ نمی‌رسد.

صعود ناگهانی ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ را می‌توان به طریقی دیگر نیز محدود کرد. در هفت جنگ از یازده جنگی که در این دوره در گرفت، گروه‌های اسلام‌گرای افراطی یکی از طرفهای در گیر بوده‌اند: در افغانستان، پاکستان، عراق، نیجریه، سوریه و یمن. (حقیقت این است که اگر مناقشه‌های



در عین حال، ماجراجویی پوتین هزینه زیادی را بر روسیه تحمیل کرده است. تحریم‌های سخت اتحادیه اروپا، در کنار قیمت‌های نزولی نفت، روسیه را در سال ۲۰۱۵ در رکود اقتصادی فرو خواهد برد. ارزش روبل شتابان سقوط می‌کند، قیمت‌های مواد غذایی سیر صعودی گرفته‌اند و استقرار خارجی برای بانک‌های روس روزبه روز سخت‌تر می‌شود. همه‌این هاشان می‌دهند که سرنوشت تنش‌هادر اوکراین احتمالاً بنیستی خواهد بود شبیه به آن‌چه در گرجستان و مولدایی دیده‌ایم، که زخم جدا شدن مناطق روسیه دوست را بر جان خود دیده‌اند، نه تکرار جنگ جهانی اول.

□ □ □

جهان در حال فروپاشی نیست. حکومت مطلقه دارد جای خود را به دموکراسی می‌دهد. جنگ میان کشورها — که به مراتب مخرب تراز باقی مناقشات است — تقریباً منسوخ شده. سیر صعودی تعداد و میزان مهلک بودن جنگ‌های داخلی تاسال ۲۰۱۰، محدود شده است و در مقایسه با افتخاری که پیش از آن تجربه کردیم ناچیز به نظر می‌رسد، و بعید است دوباره بالا بگیرد و تشید شود. هشدار محشر قریب الوقوع را پیش از این هم شنیده بودیم: در حمله شوروی به اروپای غربی، صفوی از مهره‌های دومینود در جنوب شرق آسیا که یکی پس از دیگری فروریختند، باز پس خواهی در آلمان اتحاد بازیافته، خورشیدی طالع در زاپن، شهرهایی که زیر پای آبردرزندگان نوجوان سوختند، آثارشی ای که دولت — ملت‌های بزرگ رادرهم می‌شکست، و حمله‌هایی هفتگی در مقیاس یارده سپتمبر که تهدیدی وجودی برای تمدن بودند. اما چرا جهان همیشه «خطرناک تراز همیشه» است — حتاً وقتی که اکثریت بیش تر و بیش تری از انسان‌ها در صلح می‌زیند و از کهن سالی می‌میرند؟

سهم زیاده‌ای از درک و تصویر ما از جهان ناشی از فرمول گمراه‌کننده روایت رُورنالیستی است. خبرنگاران توجهی افراطی به شلیک گلوله‌ها، انفجارها و ویدیوهایی که شان می‌دهند که مثل ویروس پخش می‌شوند، و مسئولیت خویش را در مقیام نماینده مردم فراموش می‌کنند و معمصومانه، ظاهراً بی خبرند که بسیاری از چیزهایی که می‌بینند صرفاً طعمه‌هایی برای خبرنگاران هستند. بعد از بودت به «کارشناسان» و نیش گزنه‌شان می‌رسد که علاقه‌زیادی به بیشینه کردن تصور و قوع فاجعه و آشوب دارند: زنرال‌ها، سیاستمداران، مقامات امنیتی، فعالان اخلاقی، هوچی‌هایی در اخبار گمراه‌کننده شبکه‌های کابلی درباره رویدادها، که نومیدانه می‌کوشند گرفتار سکوت ناخواسته میان صحبت نشوند. و ستون نویسان روزنامه‌ها که به خوانندگان خود می‌آموزند چه احساسی داشته باشند.

راه بهتری برای درک جهان پیرامون هست. مفسران می‌توانند تاریخ‌شان را نه بازیبرورو کردن کتاب‌های دنبال نقل قولی از کلاوزویتس، که با بازگفتن رویدادهای گذشته نزدیک که رویدادهای امروز را در بافتاری قابل فهم فرار می‌دهند، صیقل دهنده و تزیین کنند. و می‌توانند از تحلیل‌های داده‌های مقداری درباره خشونت، که حالا چند کلک باهر کس، فاصله‌دان، مشوست بگذرد.

ذهنیت مبتنی بر شواهد و مدارک از وضعیت جهان نواید زیادی خواهد داشت. این دریافت می‌تواند واکنش‌های ملی و بین‌المللی مابه عظمت خطرهای پیش‌رورا قاعده‌مند سازد. می‌تواند تأثیر و نفوذ تروریست‌ها، قاتلان مدارس، مستندسازان سر بریدن‌ها و دیگر کارگر دانان نمایش خشونت را محدود سازد. و حتاً شاید این حلسم شوم را شکند و باز دیگر تجسم امید جهانیان شود.

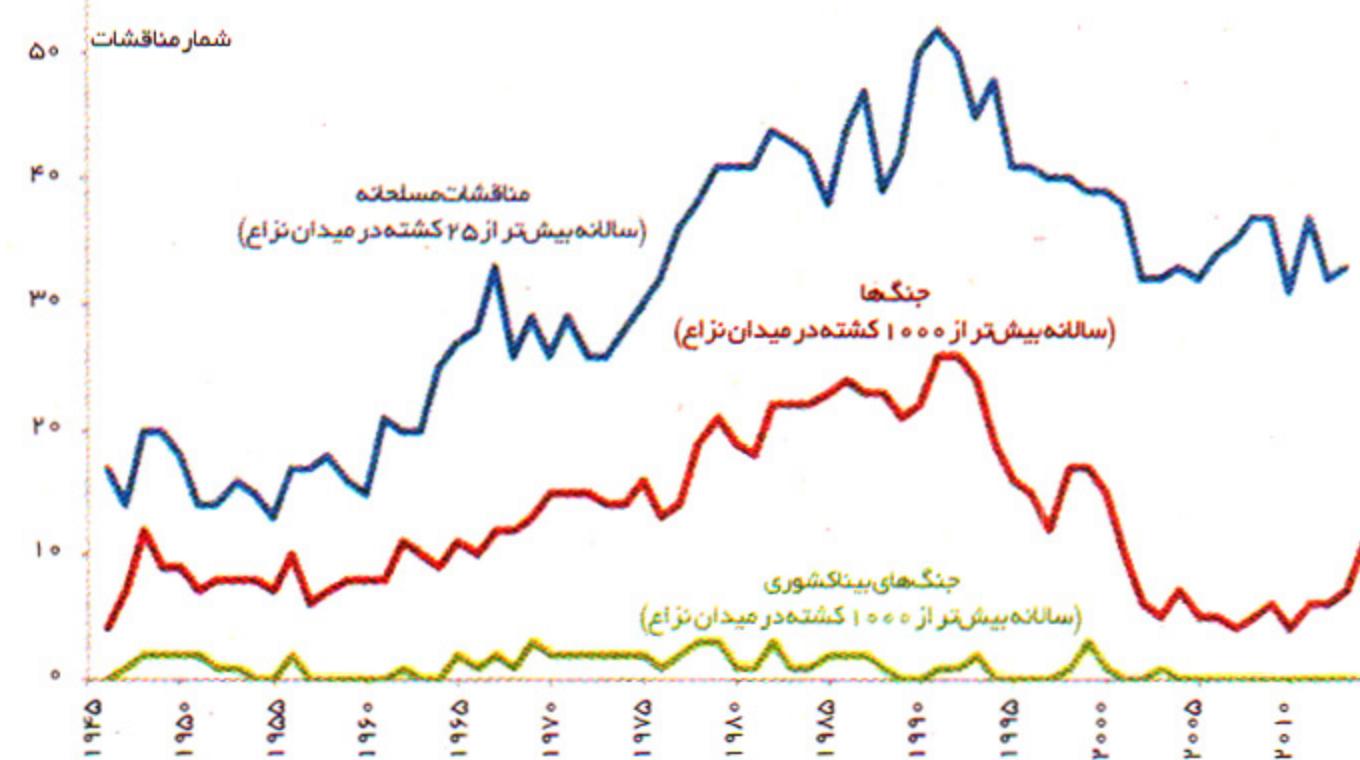
واز مراکز اصلی تجارت، تولید و بازرگانی منطقه منزوی است. همزمان که توان استخراج، پالایش و فروش نفت خام آن هاافت کند، منبع اصلی درآمدشان تحلیل می‌رود. این گروه هیچ دسترسی‌ای به دریاندارد، هیچ حامی قدرتمندی ندارد و همسایگانش عمدتاً با آن دشمن هستند. اخرين دلیل، که اهمیتش کمتر از باقی دلایل نیست، این که امریکا و متحدانش، همراه بالارتش عراق، مشغول طرح ریزی ضدحمله‌ای علیه داعش در فصل بهار هستند که سخت‌تر از همه حمله‌های پیشین خواهد بود.

اوکراین: جذب دوباره کریمه برای روسیه و

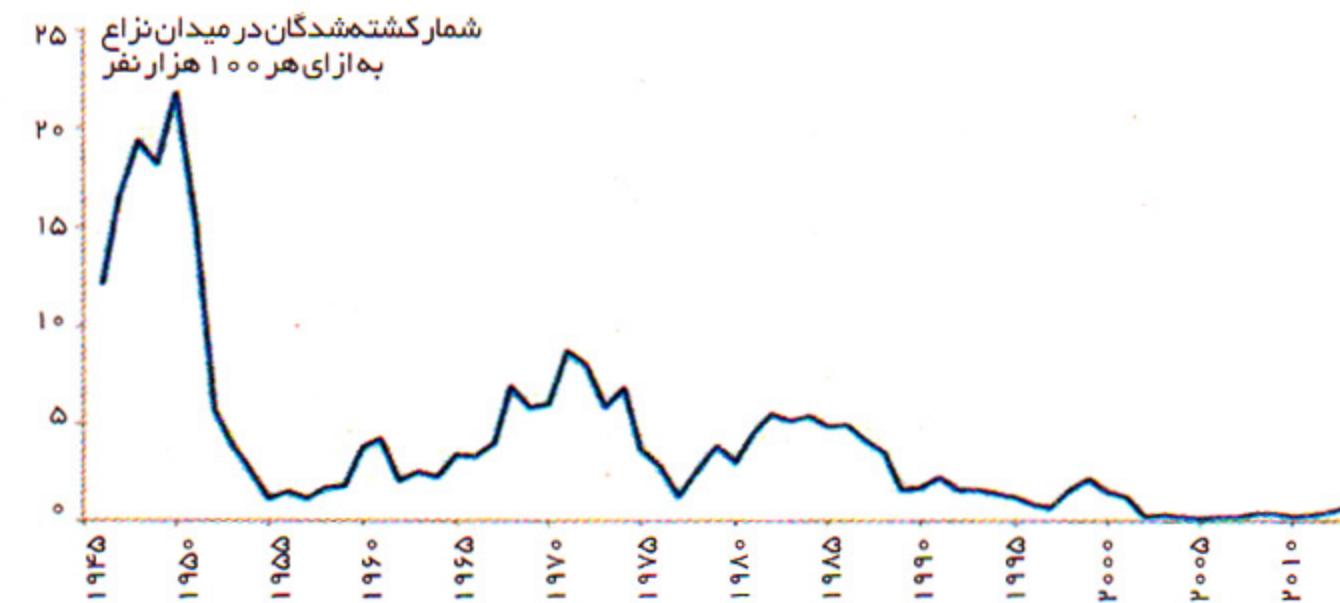
پوتین، و حمایت نه چندان در پرده اواز جنبش های تجزیه طلب او کراینی، تحولات عمیقاً در سر سازی هستند، نه فقط بدین سبب که نزاع متعاقب این تحولات بیش از چهار هزار قربانی گرفته است. با این همه مقایسه هایی که باجهان یک قرن پیش شده است - آن زمان که نظامی گری و سواس گونه شایع بود، نهادهای بین المللی وجود نداشتند و رهبران در کی از هزینه های تشدید جنگ قادر قدرت ها نداشتند - همه یقیناً غراق شده هستند. روسیه تا بایدین جا «مردان کوچک سبز» را اعزام کرده و نهاد لشکرهای تانکی اش را که در امتداد مرز صف کشیده اند. و حتا جنگ طلب ترین جنگ طلبهای امریکایی هم پیشنهاد عقب راندن روسیه به مدد نیروی نظامی را طرح نکرده اند.

عراق/سوریه: داعش به خلافتی پان اسلامی تبدیل نخواهد شد و بعید است که در بلندمدت دوام آورد. یک دلیل این که، ایدئولوژی و سیاست این گروه در بیشتر جهان اسلام تقبیح و رد شده است؛ حتا القاعده هم این جنبش را بدین سبب که زیاده از حد افراطی است تکفیر کرده. بنابراین این افراطیون قادر حمایت گسترده‌مردمی ای هستند که برای جنگیدن «برد خلق» می‌کنند. که در جاهایی مثل چین و ویتنام موفق بوده، ضروری است. افزون بر این، داعش قادر ظرفیت و توان نظامی متعارفی است که برای فتح بغداد به شدت تحت دفاع لازم است. این گروه خودروی زرهی، توپخانه دوربرد، موشک‌اندازهای پیشرفته و نیروی هوایی بسیار اندک و محدودی در اختیار دارد و نظام دفاع هوایی اش بدوف و ابتدایی است. پیش‌روی قابل توجه داعش در سرتاسر شمال عراق در تابستان ۲۰۱۴ بیش از هر چیز مدیون این بود که سربازان عراقی تصمیم گرفتند اسلحه خود را زمین بگذارند. داعش همچنین بیش از حد گسترش یافته و هر چه بیش تر تلاش کند به دولتی عادی تبدیل شود آسیب‌پذیرتر خواهد شد. اگر چه این گروه با معیارهای گروههای تروریستی بسیار ثروتمند است، درآمدش — که روزانه دو میلیون دلار تخمین زده می‌شود — برای کار اداره کشور در نقش یک دولت کافی نیست. این گروه از حالات تحت همان تحریمی از سوی سازمان ملل قرار گرفته که القاعده مشمول آن است،

نمودار چهار - شمار مناقشات مسلحانه و جنگ‌ها: ۱۹۴۶-۱۹۴۷



نمودار پنج-تیرخ مرکومیر در میدان نزاع در مناقشات مسلحه: ۱۹۴۶-۱۳۱۴



خشوفت؟ روايت مى شود چون مى فروشد!

گفت و گوی «اندیشه پویا» با استیون پینکر:
آیا واقعاً خشوفت کمتر شده است؟

| سامان صفرزادی |

استیون پینکر شصت سال دارد. متولد کیک کاناداست اما در امریکازندگی می‌کند و در مشهورترین دانشگاه آن یعنی هاروارد، روان‌شناسی تدریس می‌کند. از جمله کتاب‌هایش می‌توان به فرشتگان بی‌پتر طبیعت ما و لوح سفید اشاره کرد. کتاب لوح سفید او همین امسال به فارسی ترجمه و منتشر شد و ترجمه بخش‌هایی از کتاب فرشتگان بی‌پتر طبیعت هارانیز که به اثبات کاهش خشوفت در مروز زمان اشاره دارد، در شماره سیزدهم اندیشه پویا خوانده‌اید. او خیرابا انتشار یادداشتی در سایت «اسلیت»— که در شماره بیست و سوم اندیشه پویانیز ترجمه‌اش منتشر شد— بالرane آمار و گراف‌هایی کوشش کرده است تا نشان دهد جهان امروز جایی بسیار امن تراز گذشته‌های دور و نه چندان دور است. اما روزنامه‌ها، خبرنگاران، ستون نویسان و تحلیلگران با انتشار و انعکاس بیش از اندازه خشوفت و سیاهنمایی از وضعیت کنونی جهان، باعث اضطراب و دلواپسی مردم در دنیا نسبت به حال و آینده‌شان شده‌اند. ترجمه مقاله او را در شماره گذشته اندیشه پویا خوانده‌اید و حالا در این شماره، این فیلسوف کانادایی امریکایی در گفت و گویی کوتاه، به سوالات ما پاسخ داده است. در همین حال بایک رحیمی استاد ارتیاطات دانشگاه سن دیه گو و هومان مجده ستون نویس نشریه نیو یورک تایمز نیز در یادداشت‌هایی که برای مانوش‌داند نظرشگان را درباره نسبت روزنامه‌نگاران و سیاهنمایی خشوفت— چنان که پینکر می‌گوید— بیان کرده‌اند.





در جهان کمتر شده باشد. و به همین دلیل آیا این حساسیت بیش تر رانمی توان طبیعی دانست؟ آیا حساسیت نسبت به خشونت به این دلیل نیست که بشر امروز، توقع جوامعی با خشونت کمتر، ادر مقابله با گذشته دارد؟

نها حرف من این نیست که حساسیت غیرطبیعی است. این یک سوءتفاهم است. من فقط می‌گویم که مردم باید از میزان و روند خشونت آگاه باشند تا بتوانند چشم‌اندازی نسبت به آن داشته باشند — این معناش این نیست که باید به آن حساسیت داشته باشند. آگاهی از کمیت فاکتورها در خصوص خشونت بخشی از آغاز راه حساس شدن نسبت به خشونت است؛ تابتوانیم بفهمیم آیا برای کاهش خشونت کارهای درستی انجام داده‌ایم یا کارهای اشتباهی کرده‌ایم. این حقیقت که در سطح جهان، خشونت روند نزولی داشته است — چنان‌چه من در گراف‌هایم نیز نشان داده‌ام — به ما می‌گوید که ما کارهای درستی هم انجام داده‌ایم. باید بکوشیم در یابیم آن کارها چه بوده است و بیشتر انجام‌شان دهیم.

تکنولوژی گزارش خشونت‌های است که گسترش یافته. این به هیچ روی به معنای سرزنش مردم به خاطر گزارش خشونت نیست. من مدافع سرسخت آزادی بیان و مخالف کنترل رسانه‌ها توسط حکومت‌ها هستم.

شما به روند رو به افزایش و پررنگ شدن نقش رسانه‌ها در سیاه‌نامایی اخبار جنگ و درگیری اشاره کرده‌اید. دلیل این تمایل به نظر شما چیست؟ آیا دلیل آن، به پررنگ شدن نقش گزارشگری و حرفة‌ای ترشدن رسانه‌ها در جهان، در مقایسه با گذشته بازمی‌گردد یا دلیل دیگری برای آن داردید؟

توجه داشته باشید که خشونت می‌فروشد. مردم مسحور خشونت می‌شوند، برای همین است که مردم از رامبو، تراژدی‌های شکسپیر و دیگر سرگرمی‌های خشن لذت می‌برند. سردبیران روزنامه‌ها می‌دانند که داستان‌ها و گزارش‌ها درباره خشونت باعث فروش بیشتر نسخه‌های کاغذی یا کلیک بیشتر می‌شود. معنی حرفم این نیست که خشونت نباید گزارش شود، می‌گوییم این گزارشگری باید در نسبت باقد و قوارة آن رخداد و همراه با آمار و ارقام پیرامون میزان خشونت باشد، و تغییراتی که در نرخ خشونت رخ داده است.

شماره آثار تان و همچنین در مقاله‌ای خیر تان اشاره دارد که سیر جهان به سوی خشونت کمتر بوده است و از همین رو افزایش حساسیت‌ها نسبت به خشونت را غیرواقعی توصیف می‌کنید. آیا دلیل حساسیت بیشتر نسبت به خشونت‌ها نمی‌تواند این باشد که با فراگیری صلح و دموکراسی در ذهنیت بشری، در مقایسه با گذشته تحمل پسر امروز نسبت به وجود خشونت

اگر در زمان استالین تلویزیون بود

مسئله اصلی، نه عملکرد، سانه‌ها که تغییر مقیاس، سانه‌های است



هومان، محمد | ستون، نویس، نویم، کتابخانه

حقیقتی نهفته است در این تئوری که در معرض نمایش قرار دادن خشونت، آن هم به طور گستردگی می‌تواند این تصور را تقویت کند که جهان امروز بیش از همیشه ناامن است. اما این به معنای آن نیست که امروز رسانه‌های خبری حقایق را تحریف می‌کنند و دست به بزرگنمایی و اغراق در نمایش خشونت‌ها می‌زنند؛ رسانه به اقتضای طبیعتش پیرو احساسات است، علتش نیز جلب توجه و افزایش میزان فروش و جلب بیننده است. اما فراموش نکنیم که امروز به دلیل در دسترس بودن تکنولوژی ماهواره‌ای، رسانه‌های اجتماعی و چرخه خبری بیست و چهار ساعته است که شمامی توائید در لحظه در مرکز تمام فجایع و جنگ‌ها قرار بگیرید و از دیگر سوی، سهولت مسافرت و رفت و آمد هوایی است که این امکان را فراهم آورده که هر نقطه از جهان در کمتر از یک شبانه‌روز برای گزارشگران قابل دسترسی باشد. و این هانیز همه می‌تواند کمک کند که بیش از پیش احساس کنیم جهان امروز مابهشده خطرناک است.

جنگ و یتنام اولین جنگی بود که روایت رویدادها باش به وسیله تلویزیون به خانه‌هاراه یافت؛ قبل از آن، اکثر اخبارهای مربوط به جنگ و بلایای اتفاق افتاده، از طریق روزنامه یا گاهی اوقات رادیو پیگیری می‌شد. نمایش تصاویر جنگ و یتنام در تلویزیون منجر به شکل گیری مخالفت‌ها و راهپیمایی‌های عظیم شد. می‌شود تصور کرد که اگر در جنگ جهانی اول و دوم، تصاویر ماهواره‌ای سروکله‌شان پیدا شده بود و میلیون‌ها نفری را که در سنگرهای میدان‌های جنگی اروپا کشته می‌شدند نمایش می‌داد، قطعاً ممکن بود تصور کنیم که جهان به پایان رسیده است. اگر قحطی در اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری استالین تلویزیونی شده بود، ممکن بود تصور کنیم که تمدن بشری روبه پایان است. بنابراین بله اسلامادر دسترس قرار گرفتن تصاویر و ویدیوها ممکن است در لحظه اول، آدمی را به این باور سوق دهد که همه چیز را بسیار بدتر از آن که واقعاً هست تصور کند. امارسانه‌های خبری فقط قدری مقصرون؛ تصریف آن‌ها فقط همین قدر است که در پی داستان و روایت‌های جذاب‌بند، چرا که یک ضربالمثل قدیمی می‌گوید: خبر بد می‌فروشد و خبر خوب نه!

برفسور پینکراشمادرمقاله‌اخیرتان—در
ادامه کتاب فرشتگان بهتر طبیعت ما—اشاره
کرده‌اید که توازن درستی میان میزان اضطراب
مردم و وضعیت واقعی جهان وجود ندارد و
خبرنگاران، تحلیلگران و سیاستمداران بالغراق
در نشان دادن رویدادها مردم را بیش از اندازه
اضطراب کرده‌اند. اگر فرض شما درست باشد باز
هم می‌توان پرسید که به باور شما اضطراب
شهروندان چه تأثیر نامطلوبی بر سیاست دارد؟ به
لحاظ روان‌شناسی، چه آسیب‌هایی به واسطه
اضطراب بیشینه شهروندان متوجه امر سیاسی و
کنش‌های جمعی برای بهبود وضع موجود
می‌شود؟ آیا احساس خطر بیش تر کردن نمی‌تواند
منجر به تکانه‌های بیش تری از جانب آن‌ها برای
تغییر وضعیت به سمت اوضاع قابل قبول تر—
دموکراتیک تر، صلح‌آمیز تر و غیر خشونت‌آمیز تر
—شود؟

مخاطبان قطعاً باید راجع به دردرسراهایی که جهان با آن رویه روست آگاه شوند، اما چشم‌انداز این مشکلات نیز باید روشن باشد. اگر سانه‌های تنه‌الاز جنگ و حملات تروریستی بگویند بی آن که به مخاطبان در سراسر دنیا یادآور شوند که جهان در صلح قرار دارد (از جمله کشورهایی که روزگاری آماج جنگ قرار گرفته و ویران شده بودند)، خوانندگان می‌توانند به این باور جبرگرایانه بغلتند که مکان‌های مشخصی در جهان چنان در چاه نفرت و خشونت گرفتار آمده‌اند که دیگر تلاش برای صلح و دموکراسی، احمقانه و آرمان‌گرایانه یارمانتیک است. اگر مردم بدانند که صلح در حال حاضر ممکن نیست امادر گذر زمان افزایش یافته، آن گاه مردمان عمل گرا، سرسخت و غیرمانتیک همچنان به سوی دموکراسی گام برخواهند داشت. آن گاه آن‌ها می‌توانند از اطلاعات جنگ و صلح بهره‌مند شوند تا شخصه‌هایی را که منجر به صلح می‌شوند شناسایی کنند — به دیگر معنا با صلح درمانی به مثابه یک پرسش علمی

شما در مقاله‌تان از شهر وند - خبرنگاران
مجهز به موبایل‌های هوشمند و شبکه‌های
اجتماعی به خاطر اغراق در سیاه‌نمایی از
وضعیت موجود انتقاد کرده و نوشته‌اید «سر
بریدن‌ها و مصلوب کردن‌های داعش در تاریخ
بی‌سابقه و غیرمعمول نبوده‌اند. بسیاری از
نسل کشی‌های پس از جنگ با انبوهی از
شکنجه‌ها و قطع عضو هولناک همراه بوده‌اند.
تفاوت اصلی این است که آن جنایت‌ها در
شبکه‌های اجتماعی پخش نمی‌شدند». به باور
شما آیا اخلاقی است اگر محدودیت‌هایی برای
این نحوه از اطلاع‌رسانی در شبکه‌های اجتماعی
تعیین شود؟ چه راهکاری برای کاستن از آن چه
شما نقش بر جسته شبکه‌های اجتماعی در
مضطرب کردن بیش از اندازه جهان می‌خوانید
و محمد داد؟

راجع به مقاله من نباید دچار سوءتفاهم شوید. به طور قطع من مردمی که از خشونت‌ها و جنایت‌های فیلم گرفته و آن‌ها را مخبره کرده‌اند سرزش نمی‌کنم؛ این مردم در حال ایفای نقش ذاتاً اخلاقی خود بوده‌اند. حرف من این است که به واسطه تحولات در تکنولوژی، دریافت ماز روند میزان وقوع خشونت دچار انحراف شده است. تصور ما این شده است که میزان خشونت در جهان افزایش یافته حال آن که تنها

آقای پینکر! جهان در حال فروپاشی است

جهان شماشیبیه کسی که در کلکته زندگی می کند نیست



بابک رحیمی | استاد ارتباطات در دانشگاه سن دیه گو

مستقر در امریکا، خشنونت رادر تاریخ شناسایی و دنبال می کند. نگرش طبقه متوسطی یک محقق کلاندایی متولد امریکا همچون پینکر تمایل دارد که خودش را به تمام دنیا و تاریخ بشریت بسط دهد و جهانی کند. در نگرش و روایت او، شناختی از نابرابری اقتصادی به عنوان ساختاری از خشنونت وجود ندارد؛ گویی که انگار تمام بلایای انسانی تنها به علت در گیری های نظامی است. آیا کسی در موگادیشو، سومالی یا محله های فقیرنشین مکریکوسیتی نمی تواند شکلی از خشنونت رادر کمبود خدمات اجتماعی، تحصیلات، مسکن یا تغذیه بیند؟ چرا در مطالعات او آمار خشنونت پلیس امریکا علیه امریکایی های افريقيایي تبار یا خشنونت های نژادپرستانه در استرالیا و اروپا بالحظ نشده است؟ پینکر به کرات از واژه «خشونت» استفاده می کند؛ با نگرشی جهانی که اغلب فاجعه را بر مدار خشنونت فیزیکی نسبت به مالکیت خصوصی یا بدن انسان تعریف می کند، نه بر اساس واقعیت های سیاسی و اقتصادی، صدمات اجتماعی ناشی از ناهمواری های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی.

به عنوان یک روان شناس، تحقیقات پینکر بر روی شناخت بصری، به ما می گوید که تصاویر ذهنی، نشان دهنده صحنه و اشیا از آن بعدی است که به صورت بهتری بر فرد ظاهر شده اند (به جای ضبط ضروری ساختار سه بعدی صحنه ها یا اشیا). بنابراین، با توجه به تحقیقات ابتدایی او، واقعیت جهان برای ما آدمیان از همان زاویه ای که خودمان آن را می بینیم و با آن مواجه می شویم ظاهر می شود، و در کمال از همان مشروطه بازیه نگرش ماست و آن جایی که ایستاده ایم و واقعیتی که ماونه دیگری در آن زندگی می کند. پینکر با توجه به همین تحقیقات قدیمی خود باید این مشخصه را بپذیرد که انسان هادر محیط های اجتماعی مختلف، فهم متفاوتی از زندگی در موقعیت ها و زمان های خطرناک می تواند داشته باشدند.

مطمئناً ماید کاهش فجایع جنگی و یا خشنونت علیه زنان را جشن بگیریم، اما همچنین باید آگاه باشیم که جنگ های ما، جنایات ما و خشنونت ما بستگی به آن دارد که چه کسی و در چه مواجهه های از آن می گوید. تعاریف افرادی که در نقاط مختلف جهان زندگی می کنند از آن نگاه آدمیانی در نقاط مختلف جهان، به شیوه های مختلفی در حال سقوط و فروپاشی است. بله، آقای پینکر!

جهان شماشیبیه کسی که در کلکته زندگی می کند نیست. مسئله این نیست که آیا ماید نسبت به شرایط انسانی موجود خوش بین باشیم یا بدین؛ یا نسبت به کاهش آمار جرائم نسل کشی حس خوبی داشته باشیم. مسئله این است که زندگی های بسیاری در نقاط مختلف جهان به طور مداوم در آستانه فروپاشی است و مایه کرات با آن هامواجه می شویم. چالش اصلی در پیدا کردن راه هایی برای در کجهان انسان های دور و در نهایت پیدا کردن راه حلی برای همه آن دردهاست. □

برای رد این ادعای پینکر، به یکی از کتاب های مورد علاقه ام ارجاع می دهم. کتابی از ولتر، فیلسوف مشهور فرانسوی در عصر روشنگری. او در رمان معروف خود به نام کاندید یا ساده دل (۱۷۵۹) داستانی طنزآمیز درباره مردی جوان و خامان دیش روایت می کند که در دنیایی امن زندگی می کند و با دیدگاهی خوش بینانه نسبت به جهان معتقد است که «همه چیز عالی است» آن هم در «بهترین جهان ممکن». ولتر در این روایت، آن نوع خوش بینی را که بر اساس مفهوم «همه چیز خوب است» بنامشده با این یادآوری که جهان مملو از بیماری و همچون کشتی غرقه در طوفان و جنگ است، هجو می کند. این داستان درباره جهان امروز مانیز صادق است؛ جهانی که به رغم آمار ارائه شده توسط استیون پینکر، هنوز جایی خطرناک برای همواره زندگی است. نه فقط به خاطر در گیری های شبې نظامیان، بلکه به دلیل دستاوردهای پیچیده تکنولوژی و صنعتی که منجر به ظهور فرم های جدیدی از بیماری و خسارت شده است و بسیاری از آن ها هنوز برای مانشناخته اند.

مطمئناً دنیای امروز، مشابه دنیای نیمة قرن هجدهم که ولتر در آن می زیست، نیست و از این رو فهم ما از میزان پیشرفتی که در مسئله کاهش خشنونت و بیماری حاصل شده، می بایست نسبت به دوره خودمان و جامعه خودمان در قرن بیست و یکم سنجیده شود. پینکر حق دارد بگوید جهان مانسبت به دوره جنگ جهانی دوم مکان بهتری برای زندگی است، همچنان که می توان جنگ جهانی دوم را با سال ۱۳۴۵ مقایسه کرد. مقایسه جنگ جهانی دوم با زمان فعلی (۲۰۱۵) به بهترین شکل ممکن گمراه کننده است.

اجازه دهید با استدلال بگوییم که چرا دنیای پینکر در حال سقوط نیست؟ اول بلایای زیست محیطی مابنده گرم شدن کره زمین در مناطق قطبی که مساوی است با در برابر شدن میانگین گرم شدن زمین را در نظر نمی گیرد. همین یک واقعیت به تنهایی باید برای نگرانی افرادی که دوست دارند به جهان با ایده «همه چیز خوب است» بینگردند، کافی باشد. رسانه ها، مسلمان ادباره آن چه اتفاق نیفتاده است گزارش تهیه نمی کند. اما آن هادر باره بلایای پنهانی که به دنبال اనواع پیشرفت ها و دستاوردهای علمی در اطراف ما کمین کرده اند هم گزارشی ارائه نمی دهند و این موضوعات همچنان به صورت ناشناخته باقی می مانند (به عنوان مثال گرمای جهانی را در نظر بگیرید).

خوش بینی پینکر بر محور کاهش خشنونت می چرخد. اما کاهش نسبت به چه؟ در کتاب قبلی او، فرستگان بهتر طبیعت (۲۰۰۱)، پینکر معتقد است که خشنونت، از جمله جنگ های قبیله ای، مجازات بی رحمانه، قتل عامها، جنگ های داخلی و دیگر منازعات بشری، به طور قابل توجهی کاهش یافته است. اشکال این دیدگاه این است که او خشنونت را بر اساس حساست های قرن بیست و یکمی قضاوت می کند. او از دیدگاه یک محقق قرن بیست و یکمی

تصور کنید در سال ۱۳۴۵ میلادی زندگی می کنید. بیشتر از صد سال از حمله مغول به ایران در زمان خوارزم شاهیان گذشته است. اروپای شرقی در تپ جنگ می سوزد؛ در گیری در زمین و در بین حکومت عثمانی و روم شرقی از یک طرف و صربها و قبرسی ها از طرف دیگر در جریان است. جنگ های صد ساله میان انگلستان و فرانسه، اروپای غربی را به ویرانی کشیده است. بیماری های مسری همچون طاعون، که به آن مرگ سیاه هم گفته می شد، اروپا و خاور میانه و آسیا را گرفته و ۲۵ میلیون کشته بر جای گذاشته است. ویرانی ای که از آسیای شرقی آغاز شده، تا شمال اروپا راه پیدا کرده و سایه مرگ را در سرتاسر اوراسیا گسترش داده است. به عنوان کسی که در سال ۱۳۴۵ میلادی زندگی می کند، شما بدبخت هستید و سایه مرگ همواره دنبال تان است.

به سال ۲۰۱۵ میلادی یا ۱۳۹۴ شمسی بیایید. با وجود این که داعش در عراق و سوریه آشوب به پا کرده و برای سرگرمی، مردم را زندگانه می سوزاند، جهان نسبتاً صلح آمیز تر به نظر می رسد. دوره طاعون و بیماری های همه گیر و جنگ های قومی و منطقه ای گذشته است. اکنون انگلیس و فرانسه دوست هم هستند. آن ها حتا قطاری ویژه (یورو اس تار) دارند که از لندن به قلب پاریس را یک ساعت همی کنند؛ به پایتختی که شمامی توانید با وجود حمله نادر تروریستی ماه گذشته به کاریکاتوریست هایی، از یک روز صلح آمیز و فعالیت های فرهنگی در آن جالت ببرید. هر چند رسانه ها از سقوط و فروپاشی جهان حرف می زندند، اما مادر دوره خوبی زندگی می کنیم. ماطولانی ترو بار فاه بیشتری زندگی می کنیم. ما باید بالامید زندگی کنیم. این ها چکیده سخن استیون پینکر، استاد روان شناسی دانشگاه هاروارد است. اما لا در اشتباه است!

بر اساس باور این محقق، از آن جایی که بلایا و حوادث اطراف مادر قیاس با سال ۱۳۴۵ میلادی، یا بهتر است بگویی در قیاس با هفتاد سال قبل و در طول جنگ جهانی دوم کاهش یافته است، پس جهان در حال سقوط و فروپاشی نیست. بیماری ها و انواع مختلف خشنونت همچنان وجود دارد اما این ها شرایط انسانی مارا تعریف نمی کنند. با کاهش قتل عمده در بسیاری از کشورها، کاهش خشنونت علیه زنان و سایر روندهای محشونده شامل نرخ نسل کشی، به همراه افزایش امور دموکراتیک و کاهش خود کامگی، ما اکنون در دنیایی امن ترو شدی زندگی می کنیم. چنان که اومی گوید، با هر استناداری که نگاه کنیم، جهان هیچ گاه از نظر نسل کشی به تعداد کشته های جنگ جهانی دوم در دهه ۱۹۴۰ ترسیده است؛ زمانی که نازی ها، اتحاد جماهیر سوری و زاپن با هدف قرار دادن غیر نظامیان به قتل عام های عظیمی دست زدند؛ در واقع مشکل، رسانه ها هستند که تمایل دارند بر خبر های منفی متوجه کشند و درباره فجایع رخداده اغراق و مبالغه کنند؛ و در حقیقت، مادر دنیایی بهتر و باصلاح بیشتر زندگی می کنیم.

بازتاب

نقدها و نظرها

غربی هم در تشکیل سخت کیشی در دنیای پسا استعماری مستولیتی بر گردند. دارند اما اگر برای توضیح «ایدئولوژی های سخت کیشان غیرغربی»، هم در ضدیت با حق محوری و ارزش های بنیادین حقوق بشری و عدالت جنسیتی و مدارا، و هم در سازماندهی نظامات سیاسی در دوره استقرار جنبش های سخت کیشانه، به فهم «ایدئولوژی های غربی امحقظه کاری مدرن» نیاز باشد، یعنی هیچ عامل دیگری پیش از این محافظه کاری، مسبب این سخت کیشی نبوده است؟ به عبارت دیگر اگر این محافظه کیشی راست گرا در دنیای غیرغرب تحت تأثیر متوفکران راست گرا غربی بوده باشد، یعنی چشم انداز ایدئولوژیک در چنین کشورهایی هرگز آسوده محافظه کاری دینی پاسخ کیشی نبوده است.

کاشfan خود فریب بحران

یا: با کلمات بازی نکنید، آقای بابک رحیمی!

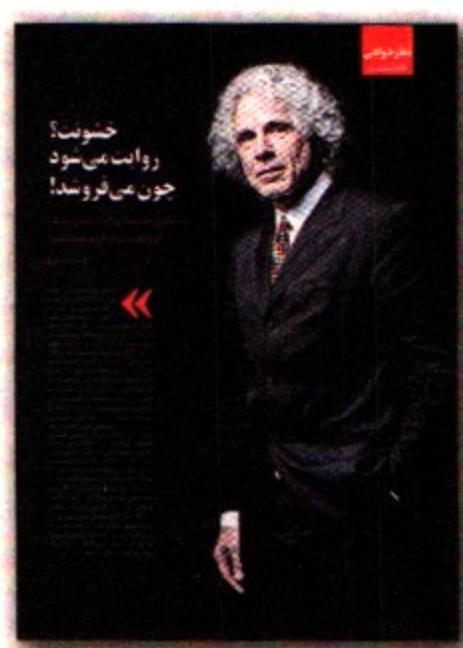


استیون پینکر | دانشمند علوم شناختی در دانشگاه هاروارد

datavis.ir



استیون پینکر:
معتقدم که آقای
بابک رحیمی ماجرا
رابه کل وارونه
دریافته است: یکی
از نمودهای غریب
خودبینی روشنفکران
و دانشگاهیان قرن
بیستم این است که
نابرابری اقتصادی
و تهدیدهای محیط
زیستی را بشکنجه،
تجاور و کشتار
جماعی یکی و هم وزن
می انگارند.



خشندوم که می بینم آقای بابک رحیمی بالاصل ادعای من و اندر و مک در مقاله مشترک مان، «جهان از هم نمی پاشد»، و در کتابم، فرشتگان بهتر طبیعت ما هم نظر است. او منکر و مخالف آمارهایی نیست که نشان می دهد امروز قتل، تجاوز، نسل کشی، استبداد، مجازات بی رحمانه و کشته راهی جمعی کمتر از آنی است که در گذشته بوده است. لیکن به ادعای او این یک دیدگاه «طبقه متوسطی، قرن بیستمی، برآمده از امریکا» است. اما دلیلی نمی بایم که پیزیر انسان های مناطق، طبقه ها و زمانه هایی مختلف از سرزمین، طبقه و زمانه من نیز نسبت به آزار و اذیت، شکنجه، تجاوز و کشتار شان بی تفاوت باشند، و از این احتمال که این تازیانه های همه گیر و لایزال کمتر شده باشند، استقبال نکنند. راستش معتقدم که آقای رحیمی ماجرا را به کل وارونه دریافته است: یکی از نمودهای غریب خودبینی روشنفکران و دانشگاهیان قرن بیستم این است که نابرابری اقتصادی و تهدیدهای محیط زیستی را بشکنجه، تجاوز و کشتار جمعی یکی و هموزن می انگارند. این که اول معنای متدالو و مبتنی بر عقل سلیم «خشونت» را چنان باز تعریف کرده که آن چه صرف بادیدگاهی شاعرانه یا استعاری موارد خشونت می تواند تلقی شوند، مثل نابرابری اقتصادی، راهم در بر بگیرد، مهر تأییدی بر این ادعای من است. این تحریف و جعل بسیار بزرگی است. البته که تغییرات جوی و نابرابری مفرط مشکلات جدی و بزرگی هستند، اما بازی کردن با معنای کلمات کمکی به حل آن ها خواهد کرد؛ این چنین نیست که هر چیز رقت انگیز یا مسئله افرین را بتوان نمونه ای از «خشونت» دانست. گذشته از این، نابرابری، در مقیاس جهانی، با خیش و جهش شگرف اقتصادهای هند، چین و بسیاری کشورهای افريقيا جنوب صحراء، روبه کاهش بوده است. نه افزایش. و بیش تراقت صاددان اتفاق نظر دارند که مسئله تغییرات جوی رامی توان اصولاً طریق وضع یک مالیات جهانی بر کربن و سرمایه گذاری در فناوری های کم کربن حل کرد. اما این راه حل ها بسیار متفاوت از راه حل هایی هستند که برای کاهش بیش تر جنگ ها، تروریسم، قتل، استبداد و خشونت عليه زنان در جهان لازم داریم – دلیلی دیگر دال بر این که با جمیع بستن هر آن چه که دوست نداریم ش در تعریف «خشونت»، فقط هم دیگر را گیج و سر در گم می سازیم و کمکی به بهبود وضعیت جهان نمی کنیم.

در مورد دکتر پانگلوس (شخصیت رمان کاندید و لتر) هم معتقدم آقای رحیمی باز ماجرا اوارونه در کرده است: هرآن کس که این جهان را بهترین جهان های ممکن می داند بدین است، نه خوش بین.

بی زنهر امپریالیسم بی مهار را نممکن می سازد». ۲. که من «سخت کیشی را و اکتشی از سر خشم و سر خوردگی به سرمایه داری جهانی، امپریالیسم و مناسبات نو و کهن استعماری» می دانم و از این رونق اندیشمندان راست گرا غربی مثل اشمت و اشتراوس را نادیده می گیرم.

اما به واقع من هیچ کدام از این دو دیدگاه را کاملاً قبول ندارم و گمان نمی کنم از مباحثه ام با والتسر هم چنین برداشت هایی برآید. پیش از هر چیز باید بگویم که پاسخ من به والتسر صرفاً بیان اعتقادات خود من نبوده است. بلکه مسئله پاسخ دادن به این پرسش دو سویه بوده است که (الف) آیا چپ ها در غرب به راستی به آن میزان که والتسر ادعامی گندان نقد بنیاد گرا بیان اولیت نمی دهند، آیا دلیلش بزدلی اخلاقی آن هاست یا هراس از این که به آن هانگ «اسلام هراس» بخورد؟ پاسخ من به والتسر هم این بود که (الف) اتهاماتی که علیه چپ های غربی مطرح می شوند غلو شده هستند، و (ب) توضیح و تحلیل های دیگری از موضع فکری و اخلاقی چپ دربرابر بنیاد گرا بیان اسلامی وجود دارد و چپ ها در گوش و کنار جهان، در این خصوص سکوت نکرده اند. تا جایی هم که به دیدگاه های خود من مربوط می شود، امپریالیسم جهانی و استعمار نورا خدای گونه یا در هیچ گونه قالب متافیزیکی دیگر نمی بینم همچنین هرگز ردنمی کنم که ممکن است راه گزینی از لشکل مختلف امپریالیسم نو وجود داشته باشد (در این حال از اسلام نمی بینم که خواننده ایرانی را لگستره و نفوذ قدرت سیاسی، اقتصادی و حقوقی غرب آگاه سازم)، افزون بر این، موافق این دیدگاه را ریچ جبهه چپ هم نیست که سخت کیشی دینی و ملی گرایه کل واکنشی است به استعمار گری غربی. باور به چنین دیدگاهی به معنی پذیرفتن یک سیاست ترقی خواه خاص به عنوان پیش فرض است؛ پیش فرضی که هر جنبش سیاسی غیرملی گرا، غیرلبرال، یا غیر مترقبی را بیمار یا عارضی تلقی خواهد کرد. بدون آن که وارد عرصه نوعی از «فرهنگی گری» شوم که دکتر مجاهدی آن را تقبیح می کند، معتقدم که شوق و ارزوی تعلق، اصالت و شکوه جمعی گزیر بینای بسیاری از جنبش های غیر چپ ضد استعماری است، حتاً بدون سلطه امپریالیستی غرب هم وجود می داشت.

دکتر مجاهدی می کوشد قوت سخت کیشی غرب ستیز در جهان پسا استعماری را نه فقط تجربه سلطه امپریالیسم غربی و کاپیتالیسم جهانی، بلکه ثمرة ایدئولوژی های محافظه کار مدرن در سازماندهی اشاره می کندیه «نقشی که ایدئولوژی های محافظه کار مدرن در ساماندهی به ایدئولوژی سخت کیشان هم در ضدیت با حق محوری و ارزش های بنیادین حقوق بشری و عدالت جنسیتی و مدارا و هم در سازماندهی نظمات سیاسی در دوره استقرار جنبش های سخت کیشانه همراه در همه گزینه ای است؟ ایدئولوژی ها و جنبش های سخت کیشانه همراه در همه گزینه ای دنیارو نه داشته و دارند. درست است که نظریه های اقتصادی راست گرا از محافل دانشگاهی غرب به دیکتاتوری های مختلف نقولی برگزالت جهان سوم منتقل شده اند. این هم درست است که دولت ملت مرکزیت یافته خود مختار (در بهترین حالت) میراثی گنگ و مبهم است که غرب مدرن برای باقی جهان بر جای گذاشته است. اما آیا دکتر مجاهدی بر این عقیده است که مطالبه دیرباره ای ارزش های سنتی پدرسالارانه، قوت جماعت گرانی زهر آگین و نقد مذهبی مدرنیت سکولار، رامی توان به تأثیر لتو اشتراوس و کارل اشمت نسبت داد؟ مجدد، گمان نمی کنم نیاز به یادآوری به خواننده ایرانی باشد که تبار و شجره برخی افکار ضد لبرال ممکن است ربط چندانی به شوق و دغدغه های غربی هادر باره مدرنیت نداشته باشد. علاوه بر این، آیا این طرز فکر دکتر مجاهدی نیز به نوعی، تسلیم شدن در برابر «تصورات متافیزیکی از حضور و تأثیر خدای گونه امپریالیسم جهانی و استعمار نو» نیست؟ بدین معنی، آیا این طور نیست که دیدگاه دکتر مجاهدی (اگر درست دریافته باشیم) نه تنها تلویح اغرب را سرتاسر آساخته ای سلطه جهانی می دارد، بلکه آن را خاستگاه همه واکنش های فکری و اخلاقی به مدرنیت نیز تلقی می کند؟ رسیده که این دیدگاه، پیش از هر چیز، تاریخ فکری و سیاسی مدرنیت غیر غربی را کنار می نهاد و نادیده می گرد از بحث دکتر مجاهدی چنین دریافتم که او معتقد است نه تنها سیاست های امپریالیستی غرب، بلکه متفکران راست گرا محافظه کار

منطق باورانی اسیر جادوی اعداد



جان گری | فیلسوف سیاسی انگلیسی

نقدي بر استيون پينكر — يا پيتر سينگر — كه مى گويد خشونت در حال کاهش است

the guardian
datavis.ir

ديگر اين کاهش خشونت در جهان معرفی می‌شوند. پينکر تنهام بلغ اين کيش نوين است. ديگر مدافع اين ايده فيلسوف فايده‌گرای مشهور پيتر سينگر است که در باره پينکر می‌گويد او «به نحوقانع کنندماي نشان می‌دهد که خشونت در جهان بهشت کاهش يافته است و دلایلی که برای اين کاهش می‌آوردمجاب کنندماي». سينگر در کتابی که به تازگی منتشر کرده است، با عنوان «نهایت خیری که می‌توانید برسانید» نوع دوستی را «جنبشه نوظهور» می‌خواند که قابلیت تغيير اساسی شیوه‌زنندگی انسان هاردارد.

پينکر و سينگر، از بين علت‌های گسترش نوع دوستی، اهمیت زیادي برای استیلاي تفکر روشنگرانه در جهان قائل هستند. سينگر، در توضیح و تأیید ایده پينکر می‌نويسد که «در عصر روشنگری، در اروپای قرن هفدهم و هجدهم و کشورهای تحت نفوذ اروپایی های آن زمان، تغییر مهمی رخ داد. مردم آرام آرام به احوال خشنونتی که پيش تربديه انجاشته می‌شد، به ديدة طن نگاه کردن: بردمداری، شکنجه، استبداد، دوئل و گونه‌های افراطی مجازات... پينکر اين تغيير را «انقلاب بشردوستانه» می‌خواند». پينکر و سينگر به مثابة معتقدان به يك آين جديد دست بهدامان «ارزش‌های روشنگری» شده‌اند؛ ارزش‌هایی که آن قدرها هم که آن‌ها تصور می‌کنند بی خطر و اخلاص مدار نبوده‌اند. جان لاک حق هر گونه ادعای قانونی بر «جنگل‌های بکر و زمین‌های باير غيرزراعي» را ز بوميان امريكا سلب کرد؛ ولتر معتقد بود که يهوديان بازمانده‌های گونه‌هایي اوليه و پست تراز موجودات شبیه به انسان هستند؛ کانت اعتقاد داشت که افريقياًي ها ذات‌آمييل به برده‌بودن دارند؛ جرمی بنتام فايده‌گراهم از دارالتأديبي آرمانی سخن می‌گفت که در آن زندانيان در سلول‌های انفرادي تحت نظارت دائمي باشند. هيچ‌کدام از اين ديدگاه‌ها در بحث پينکر و سينگر جايی ندارند و هيچ اشاره‌ای به جريان قدر تمند غيرليبرال در تفکر روشنگری نمی‌شود؛ جريانی که اکونين هاو بولشویک‌ها نماینده آن بودند، آن‌ها که خشونت‌های روشمند را به مثابة ابزاری برای اصلاح جامعه به کار می‌بستند. پينکر،

نمودار و آمار—بلکه به چيزی شبیه سنت و کيشی نوپدید در عصر امروز تبدیل شده است. امروز اگر بشنويم ابنای بشر کم تراز گذشته خشونت پيشه و بيش تراز قبل نوع دوست شده‌اند، گوibi از حقیقتی ابطال ناپذیر حرف می‌زنیم. بخشی از استدلال پينکر در این بحث و مقالات اخیر، داير بر اين است که گذشته بيش از آن که تصور می‌کنیم خشونت‌بار بوده. اما حقیقت این است که نرخ مرگ و میر در اثر خشونت در میان مردمان قبیله‌ای، مثل کونگ‌هادر صحراي کالاهاري و اينوئيت‌هادر قطب شمال، که به سبب شیوه‌زنندگی صلح آمیزشان مورد ستایش انسان‌شناسان بوده‌اند، کم تراز نرخ مرگ و میر ديرويت امروز نبوده است؛ در حالی که خطر مرگ در اثر خشونت در اروپا در مقایسه با پنج قرن پيش از اين بسيار ناچيز است. پينکر ادعامي کند خشونت‌عليه زنان، کودکان و حيوانات نيز مدام در حال کاهش بوده و اين «فرایند متمدن سازی»—اصطلاحی که پينکر از نوربرت الیاس جامعه‌شناس وام گرفته— عمداً نتیجه افزایش قدرت دولت بوده است؛ دولتی که در بيش تر کشورهای پيشرفته کم و بيش انحصار قدرت را در دست گرفته است. اختراع چاپ، توانمندسازی زنان، افزایش قوه منطق و استدلال، وبسط توان و ظرفیت یکدلی در میان مردمان مدرن، و نفوذ فرایند آرمان‌های روشنگری، دلایل دوران صلح طولانی می‌شود. اين مژده صلح اين روزهای محبوبیت بسيار يافته است. كتاب فوشتگان بهتر طبیعت مادر تاریخ خشونت و انسانیت (۲۰۱۱) استیون پينکر، روان‌شناس و زبان‌شناس هاروارد، نه تنها در ردیف كتاب‌های پر فروش جهان قرار گرفته— آن‌هم کتابی حجمی که بيش از هزار صفحه است و پراز

آيا دنيا شاهد ترقی اخلاقی بوده است؟ پاسخ نباید بسته به اين باشد که خلق پاسخ‌دهنده تلخ است یاخوش. همه قبول دارند که زندگی بهتر از بیماری، رفاه بهتر از نداری، آزادی بهتر از جنگ. همه اين هارامي توان اندازه گرفت و نتایج را در طول زمان ترسیم کرد. اگر روند روبه افزایش باشد، پس پیشرفت و ترقی حاصل شده است.

اما اين برای جان گری مشکل بزرگی است. او در کارزار خود عليه منطق، علم و انسان دوستی روشنگرانه، بر اين نكته پاي می‌فشارد که جهد و کوشش انسان‌ها در طول قرن‌های گذشته کمکی به حال و روز مانکرده است. گری با چخقی مثال‌های نقض خویش را برمی‌شمارد، مثل قربانی کردن انسان، برده‌داری و شکنجه علنى. اما اندیشمندان پس از اندازه‌گيری رشد و پیشرفت بشر، دریافتند که گری نه تنها اشتباه کرده است بلکه متأسفانه به کل خطا رفت. آمارهانشان می‌دهند که پس از هزار سال فقر و استبداد کم و بيش همه گير، سهم فرایند های از جمعیت جهان از خطرات کودکی و زمان تولد جان سالم بهدر می‌برند، به مدرسه می‌روند، در دموکراسی هارای می‌دهند، بدون بیماری زندگی می‌کنند، از ضروریات حیات مدرن بهره‌مند هستند و به سن پيری می‌رسند.

و انسان‌های بيش تری در صلح زندگی می‌کنند. در دهه ۱۹۸۰ چندین و چند پژوهشگر جنگ، در کمال حیرت، دریافتند که مخرب ترین گونه مناقشه مسلحانه—جنگ میان قدرت‌های بزرگ و کشورهای توسعه‌يافته—عمل‌آز بین رفته است. در آن زمان اين «صلح طولانی» ممکن بود آرامشی تصادفي تلقی شود و کنارش بگذارند، اما اين وضعیت صلح سه دهه دیگر هم پا بر جاماند.

بعد شگفتی خوشایند دیگری رخ نموده از دهه ۱۹۹۰ بدين سو، اندیشمندان سیاسی‌اي مثل جاشوا گلدشتاین، که مشغول ثبت و مطالعه همه انواع جنگ‌های آن زمان بود، از جمله جنگ‌های داخلی و جنگ میان کشورهای کوچک‌تر و فقیرتر، پی برندند که فهرست اين جنگ‌ها هم مدام کوتاه‌تر می‌شود. بنیادهای مطالعاتی داده‌های مربوط به مرگ‌ومیر

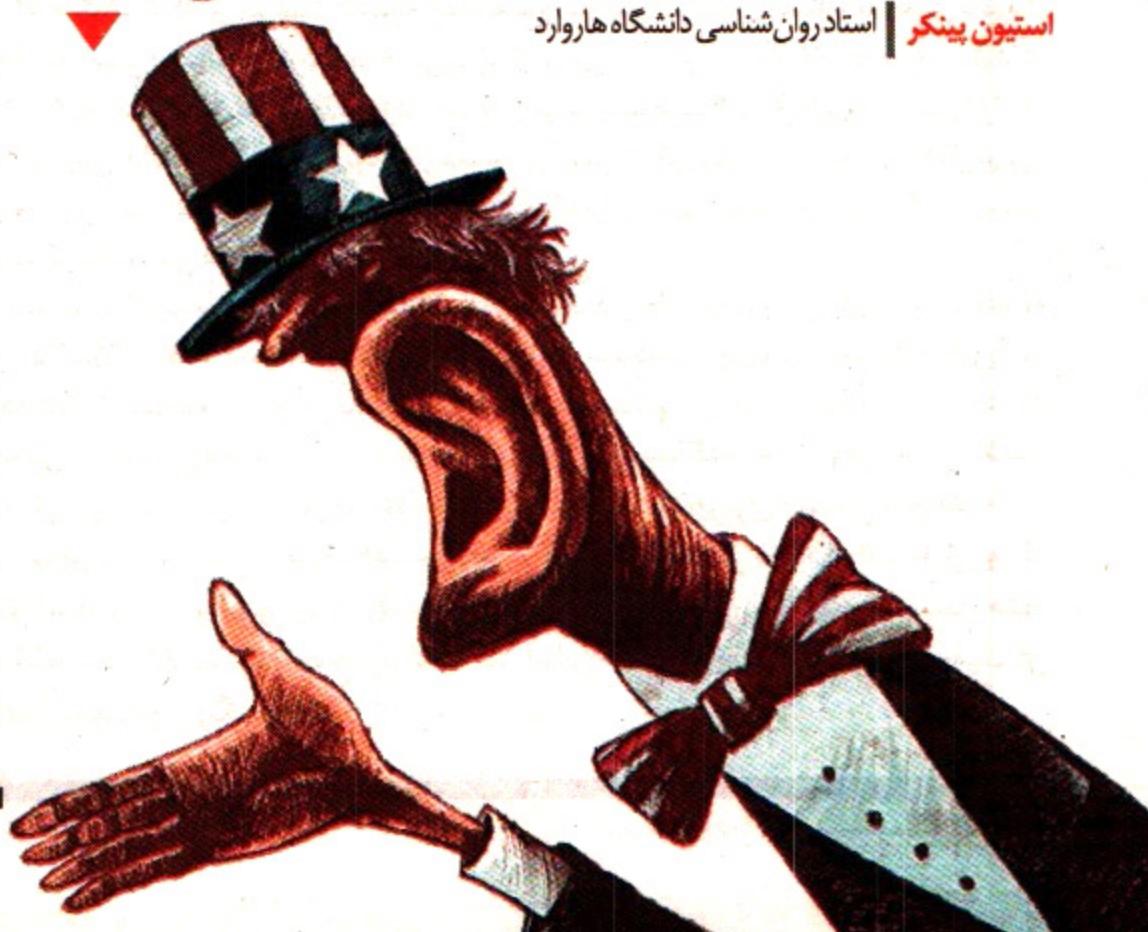
درباره روشنگران کج خلق



چرا جان گری به جای دقیق شدن در آمار، فقط متمهم می‌کند؟

the guardian

استیون پینکر | استاد روان‌شناسی دانشگاه هاروارد



مجله‌گردی خارجی

تقدیما و نظرهایی درباره تحولات جهان

شدن. تخمین‌های آماری کسانی که فرار سیدن صلح طولانی را جشن می‌گرفند، و این تمایز هاراندیده می‌گیرند، به لحاظ اخلاقی مشکوک و بودار است.

این تصور که خشونت در توسعه یافته ترین کشورهارو به کاهش گذاشته نیز جای تردیددار است. امریکا پیش‌فته ترین جامعه جهان است اما براساس تخمین‌های مختلف، بالاترین نرخ حبس را در جهان دارد؛ بالاتر از مثلاً چین و روسیه. حدود یک‌چهارم کل زندانیان مدت‌های است که در حبس به سرمه‌برند. بسیاری از این زندانیان مدت‌های است که در حبس به سرمه‌برند. سهم سیاه‌بستان در این میان بسیار بیشتر است. بسیاری از زندانیان به بیماری روانی مبتلا هستند و روزبه روز بر شمار زندانیان پیر و نجور افزوده می‌شود.

تلفات در میدان جنگ کاهش یافته است و شاید این کاهش ادامه یابد اما بسط مبارزه با ترویسم، ترور مزدوران ناشناس و کشتار از اهالی بالاستفاده از پهپادها، جزئی از تغییر چهره جنگ در جهان است. ایک منظر می‌توان این را وضعیت رو به بود صلح جهانی تعبیر کرد اما از منظر تنوع و شدت به کار گرفتن خشونت در جهان، این صلح طولانی به مناقشه‌ای ابدی می‌ماند.

آمارهایی که پینکر و دیگران ارائه می‌دهند گنگ‌اندو طیف وسیعی از تلفات خشونت را نادیده می‌گیرند. ارزش این اعداد برای چنین متوفکرانی ناشی از ابهام و گنجی ذهن خود آن هاست. همچون آینه‌های ساخته شده از سنگ‌های آتش‌فشانی که آزتک‌ها برای غیب‌گویی ساخته بودند، این ردیف طولانی نمودارها و ارقام نمایانگر تصاویری تازه‌آنده‌اند – تصاویری که همین تیرگی شان مایه آسودگی خاطر کسانی است که باور به بھبود وضعیت بشر دارند. خیلی‌ها، که تاب تداوم چرخه مناقشه و جنگ را ندارند، در آرزوی یافتن نشانه‌ای از بھبودند. و همین جاست که منطق باوران به افسون و جادوی اعداد روى می‌آورند. گویی با تکرار این اعداد و ارقام به قصد شکستن طلس، می‌توانند شیاطین افکار آزاردهنده را از ذهان خود ببرون کنند. □

در هم‌شکسته یا فروپاشیده است که هیچ کس قدرت پایان دادن به آن را ندارد. کشتار غیرنظامیان عادی شده است.

مناقشه و حشیانه در سوریه، که در آن قحطی روشمند و تخریب نظام مند محیط‌های شهری استراتژی‌های جنگی شده‌اند، نمونه‌ای از این گونه جنگ است. شاید انحصار قدرت در دستان دولت مدنی، تاحدی، به کاهش نرخ مرگ‌ومیر در اثر خشونت انجامیده باشد. اما قدرت دولت مدنی به قصد کشتار جمعی هم به کار گرفته شده است و نباید به سادگی از قربانیان ترور دولتی چشم پوشید.

علاوه بر این‌ها، در تخمین شمار کسانی که جان‌شان را در خشونت‌های دست داده‌اند، پرسش‌های پیچیده‌ای درباره علت و اثرات به وجود می‌آید که همیشه نمی‌توان آن‌ها را داوری‌های اخلاقی تفکیک کرد. نوع بسیاری از نیروهای مرگبار وجود دارد که به مرگ آنی نمی‌انجامند. آیا کسانی که از گرسنگی یا بیماری در زمان جنگ یا پس از آن می‌میرند نباید در شمار تلفات محاسبه بشوند؟ آیا پناهندگانی که عمرشان کوتاه‌تر شده در این تخمین می‌آیند؟ وقتی سکنجه در جنگ به کار گرفته می‌شود، آیا قربانیان آن در محاسبه آورده می‌شوند؟ اگر سال‌ها بعد در اثر آسیب‌های فیزیکی و روانی ای که دیده‌انداز پای در آیند چطور؟ آیا کودکانی که در اثر بقایای اورانیوم پس از تولد عمری کوتاه و پررنج خواهند داشت در این شمارش کشته‌ها جایی دارند؟ اگر زنانی در اثر تجاوز، که استراتژی نظامی خشونت جنسی بوده، کمتر عمر کنند، آیا به آمار قربانیان افزوده خواهد شد؟

شاید دقت ظاهری آمار قانع کننده به نظر برسد، اما هزینه انسانی جنگ غیرقابل محاسبه است. مرگ‌هایی که در اثر خشونت اتفاق می‌افتد همه یک جور نیستند. مرگ یک سرباز وظیفه در خندق یا یک غیرنظامی زیر بمباران هوایی تلخ و دشمنانک است، اما هلاک شدن در اثر بیگاری، ضرب‌وشتم و سرمادر یک اردوگاه کار اجرایی می‌تواند دشمنانک تراز آن باشد و از آن بدتر کشته شدن در کارزار نبودی نظام مندادست؛ مثل آن‌چه برس کسانی آمد که به اردوگاه‌های مرگ فرستاده

می‌شوند. مثل خیلی‌های دیگر، روی تاریک روشنگری را منکر می‌شود. تصویری که این کیش نواز افت خشونت می‌دهد هیچ شباهتی با حقیقت ندارد. تمرکز زیاده‌از حد بر کاهش تلفات در میدان جنگ اشتباه است. اگر شمار این کشته‌ها کاهش می‌یابد، یک دلیل آن موازنۀ وحشت است: سلاح اتمی تا بین جماع از جنگ عظیم در مقیاس صنعتی میان قدرت‌های بزرگ شده و هیچ مورخ جدی جنگ تردید ندارد که ترس از به کار گرفتن سلاح اتمی عامل مهمی در جلوگیری از جنگ میان قدرت‌های بزرگ بوده است. علاوه بر این، شمار مرگ‌ومیر غیرنظامیان مدام در حال افزایش بوده است. حدود یک میلیون نفر از میلیون کشته جنگ جهانی اول غیرنظامی بودند، در حالی که حدود نیمی از بیش از پنجاه میلیون تلفت جنگ جهانی دوم غیرنظامی بودند و بیش از نزد درصد میلیون هانفری که در خشونت‌های کنگو جان باختند از این دست بودند. همچنین اگرچه قدرت‌های بزرگ از مناقشه مستقیم مسلح‌انه پرهیز کرده‌اند، در بسیاری از جنگ‌های نیابتی صفا‌آرایی می‌کنند. جنگ‌طلبی نواستعماری در جنوب شرق آسیا، جنگ کره و حمله چین به بت، جنگ‌های ضدشوروش بریتانیا در مالایا و کنیا، و حمله بی‌ثمر بریتانیا و فرانسه به سوئز، جنگ داخلی آنگولا، حمله‌های شوروی به مجارستان و چکا سلواکی و افغانستان، جنگ ویتنام، جنگ ایران و عراق، جنگ اول خلیج فارس، مداخله غیرعلنی در بالکان و قفقاز، حمله به عراق، استفاده از نیروی هوایی در لیبی، کمک‌های نظامی به شورشیان در سوریه، حمله‌های سایبری روسیه به کشورهای حوزه بالтик، و جنگ نیابتی میان امریکا و روسیه که در اوکراین شعله‌ورشید. این هفقط نمونه‌هایی هستند از این که چطور قدرت‌های بزرگ مدام با هم در جنگ هستند، در حالی که از مناقشه نظامی مستقیم اجتناب می‌کنند.

جنگ تغییر کرده، اما از ویرانگری اش کم نشده است. جنگ در دنیای امروز، به جای آن که رقبای میان دولت‌های بزرگ باشند، اغلب مناقشه‌ای چندطرفه در کشورهای

از بی‌سوادی او در علم ریاضی است. ویرانی جنگ‌های داخلی بسیار کمتر از جنگ میان قدرت‌های بزرگ است و حتا جنگ‌های داخلی هم پس از پایان جنگ سرد رو به کاهش گذاشته‌اند. ارقام مهمن هستند: میان یک جنگ با تلفات ۸۵۰۰۰۰ نفری (مثل جنگ جهانی اول) و جنگی با ۵۰۰۰۰ قربانی (مثل نزاع در شرق اوکراین) تفاوتی ۸۴۹۵۰۰ نفری است؛ انسان‌هایی که جای پوسیدن در گور، فرست کار کردن، بازی کردن و عشق ورزیدن می‌باشند گری می‌کوشند با تکرار این افسانه که در طول قرن بیستم نسبت مرگ‌ومیر نظامیان به غیرنظامیان از نه به یک، به یک به نه تغییر کرده است، آمارهای مرگ‌ومیر میدان‌های مناقشه را غلط‌انداز بینمایند. اما این طرز فکر از یک اشتباه محاسباتی نشست می‌گیرد و با رها غلط‌بودن آن اثبات شده است. در سراسر تاریخ جنگ‌های غیرنظامیان را مجبور به جلای وطن کرده‌اند و به کرات آن‌ها را هدف گرفته‌اند. هیچ کس نمی‌داند که نسبت مرگ‌ومیر نظامیان به غیرنظامیان چه تغییری کرده است، اما وقتی شمار مرگ‌ومیر جنگ‌های هزاربرابر کاهش می‌یابد این مسئله اهمیتی ندارد. جنگ میان ابرقدرت‌ها جان شمار بسیار زیادی از سربازان و غیرنظامیان را می‌گیرد، اما یک جنگ کوچک مسلمان‌قربانیان کمتری از هر دو دسته خواهد داشت، و در بسیاری از مناطق جهان که هیچ جنگی به خود ندیده‌اند، شمار مرگ‌ومیر غیرنظامیان در جنگ صفر خواهد بود. توجه بیشتر به ریاضیات، گری‌راز سفسطه قماربازان هم رها خواهد کرد؛ سفسطه‌ای که اورا به این باور رسانده که جنگ‌های بزرگ چرخه‌ای هستند و قطعاً باز خواهند گشت.

تاکتیک آخر گری برای منحرف ساختن فکر خوانده، تفحص کسل‌کننده او در آینه‌های آتش‌فشانی آزتک‌ها است که قرار است نشان دهد اندازه گیری براساس کمیت، شبیه «جادوگری» و «طلسم» است. حقیقت گریزناپذیر این است که هرگاه از کلمات «بیش تر»، «کم‌تر»، «افزایش»، یا «کاهش» استفاده می‌کنید، ارزیابی عددی کرده‌اید و نه شما جدی گرفته‌نخواهید شد. □

مناقشه جهان از سال ۱۹۴۶ بین سورا جمع کردن، و تصویری که یافتن‌دی پرده از روند نزولی مرگ‌ومیر گواهی می‌داد. نرخ سرانه مرگ‌ومیر در فاصله بین اوج جنگ جهانی دوم و جنگ کره، بیش از ده برابر کاهش یافت و بعد تا واسطه دهه دو هزار، سقوطی صدبرابری را تجربه کرد. حتا افزایش اخیر شمار مرگ‌ومیر، در اثر جنگ در عراق و سوریه، هم جهان راحتا به گرد پای ترخ مرگ‌ومیر در دهه‌های پیشین نزولی چنان شیب‌تندی شدید در نسل کشی و دیگر کشتارهای جمعی دارند. این روندهای نزولی چنان شیب‌تندی دارند که نیاز به شمارش دقیق تلفات نیست: تخمین‌هارامی توان تا ۲۵۰ درصد، ۱۰۰ درصد، یا ۲۵۰ درصد، کم و زیاد کرد، اما ورزند نزولی همچنان پای‌جامی ماند.

گری در مقاله‌اش در گاردن کوشیده است این حقایق مشکل آفرین را پس بزند و از در تزوییر در آمده مارا مدافعان «کیش نو» می‌خواند. اما واقعیت این است که این کشفیات هیچ شباهتی به کیش نو دارد. این کشفیات معمولاً با نکار غضب‌آوازه‌ای موافق می‌شود که در دام توهیمی شناختی، جهان را در چیزی تیتر رسانه‌ها و نه داده‌های حقیقی می‌بینند. تازمانی که خشونت به کل از صحنه جهان نایدید نشود، همیشه انفجار و آتش گلوله‌کافی برای پر کردن اخبار وجود خواهد داشت، و بخش وسیع تری از کره زمین که ساکنان آن زندگی کشند کنند. این روندهای نزولی از خبرنگاری از خبرنگاری و نامرئی باقی خواهد ماند. فقط با شمارش و محاسبه نظام مند جنگ‌ها و مرگ‌ومیر ناشی از آن‌ها، و مطالعه آن در طول زمان است که می‌توانیم به نتیجه گیری ای قبل قابل دفاع درباره روندهای جهان دست یابیم.

گری، بی‌توجه به این نکته منطقی، هر دوره خشونتی را که از قرن گذشته به یاد می‌آورد بی‌تفکیک یک به یک بر می‌شمارد، از جمله موارد اخیری که تعداد کشتارهای شان به شمار انگشتان دست هم نمی‌رسد، یا اصلاح‌آهی هیچ کشتارهای نداشته‌اند. اما این فهرست سرسری او فقط نشان از این دارد که نرخ خشونت به صفر نرسیده است، نه این که بی‌تغییر مانده باشد. مشاهده دیگر او هم، که می‌گوید گرچه ابرقدرهای جنگ سرد هرگز در میدان نبرد برابر هم نایستندند، از نواب خود در جنگ‌های داخلی حمایت کرده‌اند، به همان اندازه حاکی

datavis.ir